

چراغ شانزدهم - سنت مغربیت انقلاب

پیش تر گفتیم که از نظر طرفداران لیبرالیزم، مشروعیت یک نظام سیاسی، دو شرط دارد. شرط اول، عبارتست از ایدئولوژیک نبودن. یعنی، بی طرفی درقبال همه جهان بینی ها، ایدئولوژی ها، و تعاریفی که از سعادت و خوشبختی بشر وجود دارد. شرط دوم مشروعیت از نظر آنها عبارتست از مقبولیت داشتن آن نظام سیاسی در نزد اکثریت مردم. اکنون وقت آن رسیده تا درباره این شرط دوم کمی بیشتر بحث کنیم.

قبلا ثابت کردیم که هرکس بخواهد برای مشروعیت داشتن نظام سیاسی مورد نظر خود استدلال منطقی ارائه کند، هیچ چاره ای ندارد به جز این که توجیهات خود را در چارچوب نوعی جهان بینی و ایدئولوژی برآمده از آن جهان بینی، مطرح نماید. چون بدون در نظر داشتن چیزی از جنس جهان بینی، که شامل تعریفی از انسان و سعادت او نیز باشد، هیچ ملاک منطقی برای تعیین مشروعیت وجود نخواهد داشت. ضمنا گفتیم که این همان چیزیست که طرفداران لیبرالیزم از آن طفره می روند. چون از نظر آنها، برای تعیین مشروعیت یک نظام سیاسی، هیچ جهان بینی و ایدئولوژی خاصی را نباید دخالت داد. بنابراین، راه توجیه منطقی و استدلالی، برای اثبات مشروعیت داشتن حکومت های لیبرال، بر خود لیبرال ها نیز بسته است. زیرا هرچقدر تلاش برای توجیه منطقی لیبرالیزم بیشتر شود، ایدئولوژیک بودن خود این نظام ها، بیش تر مشخص می شود و در نتیجه، اساس تناقض آلود اندیشه لیبرالی نیز بیش تر آشکار می گردد.

بنابراین، لیبرال ها نمی توانند با کمک دلایل منطقی، مشروعیت نظام سیاسی خود را تأمین کنند؛ پس برای توجیه مشروعیت حکومت هایشان، چه باید بکنند؟ ایجاد نوعی «رضایت عمومی» برای اکثریت مردم؛ همان چیزی که اصطلاحاً «مقبولیت» خوانده می شود.

نکته بسیار اساسی اینست که مقبولیت مورد نظر لیبرال ها در این جا، اساساً فارغ از جهان بینی ها، فارغ از تعریف سعادت بشر، و فارغ از ارزش ها و اعتقادات فلسفی و ایدئولوژیک مورد ملاحظه قرار می گیرد. یعنی برای آنها مهم نیست - و بلکه معنا ندارد - که بگوییم: «آیا رضایت مردم از فلان مطلب، رضایت درست و ارزشمندی است یا خیر؟». تنها مسئله مهم این است که مردم چیزی را قبول داشته و افکار عمومی در مجموع، از آن راضی باشد؛ حال به هر دلیلی که می خواهد، باشد. این که این رضایت عمومی از کجا فراهم شده، برای لیبرال ها

اهمیتی نداشته و منطقاً، نمی‌تواند که اهمیت داشته باشد. در نظام‌های لیبرال، حتی روش‌های کسب رضایت عمومی هم، اهمیت چندانی ندارند. چون هرگونه ارزش‌گذاری بر روی روش‌های کسب رضایت عمومی، مستلزم دخالت دادن چیزی از جنس ایدئولوژیست که رابطه آن با لیبرال‌ها، قاعدتاً باید مثل رابطه مار با پونه باشد. بنابراین، تنها موضوع مهم، کسب رضایت مردم است با هر روشی که از نظر خود مردم، قابل قبول باشد.

البته ممکن است لیبرال‌ها، در این جا هم، برای دفاع از این که نباید به مسئله رضایت مردم نگاه ایدئولوژیک داشت، توجیهاتی بیاورند. مثلاً ممکن است بگویند: هیچ‌کس حق ندارد ارزش‌ها و اعتقادات مورد قبول خودش را برای دیگران هم، الزام‌آور بداند. عقیده هرکس — هرچه می‌خواهد باشد — برای خودش محترم است و باید در نزد دیگران هم، محترم باشد. هیچ‌کس حق ندارد درباره زندگی و اعتقادات دیگران قضاوت کند و حکم دهد که فلان رفتار یا فلان تصمیم مردم، حق یا باطل بوده است. باید اجازه داد تا مردم خودشان در کمال آزادی، هرطور دلشان می‌خواهد، درباره شیوه زندگی خود تصمیم بگیرند. پس یگانه ملاک برای تعیین درستی و غلطی رفتارهای اجتماعی و سیاسی، رأی مردم و افکار عمومی است؛ همین و بس.

اما به روشنی پیداست که این سخنان، بیش از آن که استدلالاتی منطقی برای اندیشه‌های لیبرالی باشند، شعارهای لیبرالیستی هستند. به همین دلیل است که اگر کسی پیدا شود و حقیقتاً با این شعارها موافق نباشد، لیبرال‌ها پاسخ منطقی برایش ندارند. باور نمی‌کنید؟ کافیست درباره همین شعارها با آنها چون و چرا کنید تا مطلب دستگیرتان شود. از لیبرال‌ها پرسید: چرا باید به این حرف‌هایی که شما می‌گویید، اعتقاد داشته باشیم؟ مثلاً، چرا رضایت عمومی و رأی مردم، باید تنها ملاک برای قضاوت در خصوص درستی و غلطی رفتارهای اجتماعی و سیاسی باشد؟ اگر سعی کنند برای اثبات این مطالب نیز ما را به افکار عمومی ارجاع دهند، آشکارا در یک دور منطقی گرفتار می‌شوند. برای این که ما سؤال می‌کنیم «چرا رضایت عمومی باید تنها ملاک قضاوت درباره رفتارهای سیاسی و اجتماعی باشد؟» و آنها جواب می‌دهند: «چون رضایت عمومی چنین چیزی را اقتضا می‌کند»!!

به یک نفر گفتند «شاه‌عبدالعظیم کجاست؟» گفت «شهر ری». گفتند «شهر ری کجاست؟» گفت: «شاه‌عبدالعظیم»! گفتند «هردوی این‌ها کجا هستند؟» گفت: «کنار یکدیگر»!!

اما اگر بخواهند فارغ از رضایت عمومی ملاکی برای درستی این شعارها ارائه دهند، یعنی، اگر احیانا کسانی پیدا شود و بخواهند ثابت کنند که این شعارهای لیبرالی، بهتر و ارزشمندتر از شعارهای دیگر است، فورا در دام تناقضی که ما بارها به آن اشاره کرده‌ایم، گرفتار می‌شوند. یعنی تلاششان برای توجیه منطقی شعارهای لیبرالی، خواه‌ناخواه در چارچوب یک ایدئولوژی صورت می‌گیرد و در نتیجه، اساس تناقض‌آلود اندیشه لیبرالی - که ادعای ایدئولوژی‌زدایی دارد - بیش‌تر نمایان می‌شود.

واقعیت اینست که لیبرال‌ها با موضوع مقبولیت هم - برخلاف شعارهایی که در مخالفت با ایدئولوژی سر می‌دهند - خودشان کاملا ایدئولوژیک برخورد می‌کنند. یعنی در این جا هم، مثل هر ایدئولوژی دیگری، برای خودشان تعدادی ارزش‌های پایه تعریف کرده و بقیه ارزش‌ها را به ارزش‌های پایه لیبرالیستی ارجاع می‌دهند. خب، مگر ایدئولوژی‌های دیگر، کاری به جز این می‌کنند؟

ممکن است تصور شود که چنین تشکیکات منطقی برای هر نظریه دیگری هم، قابل طرح است. اما چنین نیست. چیزی که لیبرالیزم را منطقا با بن‌بست مواجه می‌کند، ادعای رهایی مطلق از جهان‌بینی‌ها یا همان ایدئولوژی‌زدایی است. اگر این ادعا را کنار بگذارند، مشکل حل می‌شود؛ و البته دیگر چیزی از جذابیت‌های لیبرالیزم باقی نمی‌ماند!

مثلا، خود ما در اندیشه اسلامی، با چنین مشکلی مواجه نیستیم. ما براساس جهان‌بینی فلسفی و دینی خود، چارچوب ایدئولوژیک روشن و قابل دفاعی از نظر منطقی، داریم. اتفاقا ما براساس ایدئولوژی دینی خود، به آزادی و رضایت عمومی هم، اعتبار خاصی می‌دهیم (که بعدا درباره‌اش توضیح خواهم داد) بدون این که در مهلکه مشکلات منطقی لیبرال‌ها گرفتار شویم.

با توجه به چنین نقطه‌ضعف‌هایی است که در اندیشه لیبرالیستی، استدلال‌ات منطقی جای خود را به شعارهای بعضا زیبا و دلفریب، می‌دهند. آنگاه سعی می‌کنند به جای عرصه فکر و نظر و استدلال منطقی، همه همتشان را متوجه عرصه عمل کنند. بنابراین سعی می‌کنند رضایت عمومی را نیز هرطور شده و به هر شکلی که هست، در عمل به دست بیاورند. چنان که گفتیم، در خصوص روش تحصیل رضایت عمومی هم، هیچ محدودیتی برای خود قائل نیستند و نمی‌توانند قائل باشند.

خب، چنین وضعی به کجا خواهد انجامید؟ به گمانم پاسخ روشن است. آنها البته می‌توانند تا حدودی این رضایت عمومی را - در عمل - به دست آورند. اما به چه قیمتی؟ به قیمت آنچه که مرحوم دکتر علی شریعتی، نامش را می‌گذارد: **استحمار بشر**. اجازه دهید در این باره بعداً توضیح دهم.